

فهم تحولات سیاست خارجی روسیه؛ بر آیندی از زیست جهان‌های متکثر

فرشاد رومی^۱

تاریخ دریافت ۱۳۹۷/۲/۱۲ تاریخ پذیرش ۱۳۹۷/۶/۸

چکیده

سیاست و روابط بین‌الملل عرصه پویایی و تحول است و ادراک و فهم جدید از سیاست خارجی کشورها ضرورتی گریزناپذیر است. تاریخ نشان داده که رفتار و کنشگری روسیه به عنوان یک بازیگر مهم نظام بین‌الملل در گستره سیاست خارجی هیچگاه خطی، یکسان و یکنواخت نبوده است. در همین راستا هدف این پژوهش آن است تا ضمن شرح پدیدارشناختی تحولات سیاست خارجی روسیه، بنیادهای اندیشه‌های «الکساندر دوگین»، فیلسوف سیاسی معاصر ایران در این سیاست را با محوریت اندیشه‌های «الکساندر دوگین»، فیلسوف سیاسی معاصر روسیه قابل فهم سازد. پرسش اصلی مقاله از این قرار است که «ماهیت تحولات سیاست خارجی روسیه چگونه قابل درک می‌باشد؟» فرضیه‌ی مقاله این‌گونه تدوین یافته که «به تناسب غلبه تعریف خاصی از زیست جهان، سیاست خارجی روسیه متحول می‌شود. بر این اساس، با تسلط اندیشه نو اوراسیاگرایی، روسیه واجد فرهنگ و تمدنی بی‌مانند قلمداد شده که در مقابل فرهنگ غربی قرار دارد. بنابراین، روسیه باید در سیاست خارجی ریشه‌ها و جایگاه استراتژیک خود را بازباید و به مثابه یک فرهنگ مستقل اقدام به بازیافت تاریخی دشمنان و دوستان و تقریر جدید از سیاست خود نماید. با این وجود، تحول در سیاست خارجی صرفاً محصول نظام‌های فکری نیست و دولتمردان روسیه بر اساس یک عقلانیت استراتژیک، هرگاه در چارچوب منافع ملی خود بایسته دانسته‌اند با برگزیدن یک رویکرد عمل‌گرایانه و بهره‌جستن از چالش‌های منطقه‌ای و جهانی و همکاری با همه بازیگران بین‌المللی به بیشینه‌سازی منافع خود پرداخته‌اند.» چارچوب نظری این پژوهش پدیدارشناسی و یافته‌های آن به شیوه توصیفی - تحلیلی مورد بررسی قرار گرفته است.

واژگان کلیدی: سیاست خارجی، روسیه، پدیدارشناسی، نو اوراسیاگرایی، ایران

۸۷

سیاست جهانی

مقدمه

به‌رغم پژوهش‌های صورت گرفته، پرداختن به سیاست خارجی روسیه همچنان عرصه‌ای جذاب برای متخصصین روابط بین‌الملل و سیاست خارجی است، زیرا رصد سیاست خارجی این کشور و دگرگونی‌های آن به منظور فهم روندهای سیاسی حاکم بر نظام بین‌الملل اهمیت دارد. عبارتی دیگر، برای فهم تحولات عرصه نظام بین‌الملل تقریر و بازنویسی مداوم در باب سیاست خارجی روسیه به عنوان یکی از قدرت‌های تعیین کننده نظام جهانی ضروری است. اما دو رویداد مهم، شناخت سیاست خارجی روسیه را در نظام پژوهشی و آموزشی کشور ما اهمیت بخشیده است. به گونه‌ای که «تحلیل استراتژیک» سیاست خارجی این کشور و تقریر لحظه‌ای دگرگونی‌های آن اهمیتی دوچندان یافته است. نخست، وقوع انقلاب اسلامی و به تبع آن لزوم بازبینی و باز یافت تاریخی دوستان و دشمنان انقلاب اسلامی. دوم، فروپاشی شوروی و ظهور فدراسیون روسیه به عنوان بازیگری جدید که از فرهنگ مارکسیسم عبور کرده و تاریخ و سرگذشت خویش را باز یافته است. به بیان دیگر بواسطه فروپاشی شوروی و حاشیه‌نشینی ایدئولوژی مارکسیسم، فرهنگ استراتژیک روسیه متحول شده و دگر باره عناصر غیرمادی همچون تاریخ، فرهنگ، هویت و ناسیونالیسم جایگاه گذشته خود را در سیاست خارجی روسیه باز می‌یابند. زمانی که یک دولت به خاطر تحولات داخلی یا خارجی دچار بحران هویت می‌شود، یکی از مهم‌ترین عرصه‌هایی که این بحران در آن بروز می‌کند، سیاست خارجی آن دولت است. توجه به این موضوع برای درک سیاست خارجی روسیه از اهمیت خاصی برخوردار است. به باور تحلیل‌گران، پس از انحلال شوروی عدم تعریف مشخص از هویت ملی، مهم‌ترین دلیل عدم شکل‌گیری یک راهبرد جامع در سیاست خارجی روسیه بود که مسکو بتواند بر اساس آن منافع خود را تبیین و اهداف، آرمان‌ها، دوست و دشمن خود را در قالب آن تعریف نماید. به واسطه همین نابسامانی‌ها، زیست‌جهان‌های مختلفی در سیاست خارجی روسیه در دهه‌های اخیر بکار گرفته شده است. به همین سبب سیاست خارجی روسیه از زمان فروپاشی شوروی تا امروز تحولات عمیقی را تجربه کرده است. افزون بر آن سیاست خارجی روسیه مانند

¹ Strategic Analysis

دیگر دولت‌ها متأثر از تحولات بیرونی و ساختاری نظام بین‌الملل نیز می‌باشد. پیرو این تحولات محققان برای فهم سیاست خارجی روسیه اقدام به کاربست رهیافت‌ها و رویکردهای متعارض روابط بین‌الملل و سیاست خارجی در بررسی و تبیین سیاست خارجی روسیه کرده‌اند که هر کدام عنصر یا عناصری را در سیاست خارجی روسیه رجحان می‌بخشند. به گونه‌ای که تاکنون تبیین سیاست خارجی روسیه از سه منظر کلان‌تبینی (خرید گرا و اثباتی)، تاسیسی^۱ و تکوینی^۲ مورد بررسی قرار گرفته است. این رویکردهای رایج به‌رغم آنکه وجوهی معرفت‌بخش به سیاست خارجی و رفتار سیاسی روسیه می‌بخشند، با این حال، به ریشه‌های تاریخی و بنیادهای اندیشگی آن توجه چندانی نداشته‌اند؛ این پژوهش با امعان نظر به این کاستی‌ها قصد ندارد تا به تحمیل مفروضات و معیارهای تئوریک نظریات به واقعیت‌سیاست خارجی روسیه بپردازد، بلکه تلاش دارد تا با شناخت و بازیابی بنیادهای تاریخی و نظام اندیشگی حاکم بر «سیاست روسی» به ماهیت رفتار سیاسی روسیه در عرصه سیاست خارجی دسترسی یابد. برای تحقق این هدف نگارنده تکیه‌گاه خود را ایده‌های «الکساندر دوگین»^۳ و نظریه متاخر سیاست خارجی روسیه یعنی نو اوراسیاگرایی و پیامدهای آن قرار داده است. بدین ترتیب سوال اصلی پژوهش حول این مسئله مهم است که: «ماهیت تحولات سیاست خارجی روسیه چگونه قابل درک می‌باشد؟» سوال فرعی آن است که به تناسب این تحولات آیا جایگاه ایران در سیاست خارجی روسیه دستخوش تغییر و دگرگونی می‌شود؟ پاسخ احتمالی پژوهش به پرسش نخست بر اساس چارچوب نظری آن (پدیدارشناسی) از این قرار است که «به تناسب غلبه تعریف خاصی از زیست‌جهان^۴ سیاست خارجی روسیه متحول می‌شود. بر این اساس، با غلبه اندیشه نو اوراسیاگرایی مورد تاکید دوگین سیاست خارجی روسیه به سمت درک نوینی از اوراسیاگرایی متحول شده است. در نو اوراسیاگرایی، روسیه واجد فرهنگ و تمدنی بی‌همتا است که در مقابل فرهنگ غربی قرار دارد. بنابراین، روسیه در سیاست خارجی باید بتواند ریشه‌ها و

¹ Explanatoinist

² Constitutive

³ Constructivist

⁴ Reality

Dugin alexander^۵

⁶ Life - world

جایگاه استراتژیک خود را بازیابد و به مثابه یک فرهنگ مستقل در برابر اغیار هویتی/ فرهنگی خود اقدام به بازیافت تاریخی دشمنان و دوستان و تقریر جدیدی از سیاست خود کند. با این وجود، تحول در سیاست خارجی صرفاً محصول نظام‌های فکری نیست و روس‌ها بر اساس یک عقلانیت استراتژیک و فارغ از مناقشات نظری، هرگاه در چارچوب منافع ملی خود بایسته دانسته‌اند با برگزیدن یک رویکرد عمل‌گرایانه و با بهره جستن از چالش‌های منطقه‌ای و جهانی و ارتباط و همکاری با همه بازیگران بین‌المللی به پیشینه‌سازی منافع خود می‌پردازند. در پاسخ به سوال دوم نیز بدیهی است با غلبه زیست جهان‌های گوناگون، جایگاه ایران و سایر بازیگران در سیاست خارجی روسیه تغییر می‌یابد.»

در تحقیق حاضر با توجه به ماهیت موضوع برای گردآوری داده‌ها از روش کتابخانه‌ای و اسنادی استفاده شده است. برای تحلیل داده‌ها از روش تحلیل کیفی استفاده شده است که در آن به طبقه‌بندی، ارزیابی، مقایسه و تحلیل داده‌ها پرداخته می‌شود تا از این طریق فرضیه پژوهش آزموده شود. از نظر ماهیت، این پژوهش از نوع توصیفی و تبیینی است. در ادامه آثار موجود مرتبط با این موضوع و چارچوب نظری مقاله بیان شده و سپس به تبارشناسی «زیست جهان» های موثر در سیاست خارجی روسیه پرداخته می‌شود. در این بخش با تاکید بر اندیشه دوگین (که تعریفی جدید از زیست جهان روسی ارائه می‌کند) به منطق فعلی سیاست خارجی روسیه و پیامد آن که ظهور «نو اوراسیاگرایی» است، می‌پردازیم. در بخش پایانی با درک منطق تحولات سیاست خارجی روسیه به جایگاه ایران در سیاست خارجی این کشور و تطبیق آن با واقعیت‌های سیاسی موجود اشاره شده است.

۱. پیشینه پژوهش

پژوهش‌های گسترده‌ای در زمینه سیاست خارجی روسیه هم در ایران و هم در خارج از ایران صورت گرفته است که واجد اشتراکات و تفاوت‌های نظری محسوسی می‌باشند. در خارج از ایران می‌توان به آثاری از جمله «فرآیند تکوین اجتماعی سیاست خارجی؛ هویت و سیاست خارجی روسیه» (Hopf, 2002)، «مفهوم مشترک سازه‌انگاری و هژمونی در سیاست جهانی» (Hopf, 2013)، «کریمه متعلق به ماست: یک گفت‌وگو

تاریخی» (Hopf, 2016)، «سیاست خارجی روسیه؛ بازگشت سیاست قدرت بزرگ» (Mankoo, 2009)، «روسیه بر لبه پرتگاه» (Clowes, 2011)، «سیاست خارجی روسیه؛ خودآگاهی و منافع ملی» (زادوخین، ترجمه سنائی، ۱۳۸۴)، «اوراسیاگرایی روسی» و (مارلن لاروئل، ترجمه سیدزاده و دهقانیان، ۱۳۸۸) اشاره کرد.

در ایران نیز آثار متعددی در زمینه سیاست خارجی روسیه وجود دارد. از آن جمله می توان به کتاب «سیاست و حکومت در فدراسیون روسیه» (کولایی، ۱۳۷۶)، «تحولات سیاست خارجی روسیه» (رشیدی، ۱۳۹۴)، «نواوراسیاگرایی و سیاست خارجی روسیه» (شعیب، ۱۳۹۵)، «جایگاه ایران در مکاتب فکری سیاست خارجی روسیه» (حسینی، ابوالحسینی، ۱۳۹۵)، «مناظره های هویتی و تحول در سیاست خارجی روسیه» (بهرامی مقدم، ستوده، ۱۳۹۳)، «چشم انداز روسی به روابط ایران و روسیه» (نوروزی، رومی، ۱۳۹۳)، «پوتین، اوراسیاگرایی و دشواری های احیای قدرت روسیه» (رستمی، ۱۳۹۵) و «کالبد شگافی همگرایی اورسیایی روسیه؛ چارچوب های مفهومی و عملیاتی» (سجادپور، درچاق، ۱۳۹۴) اشاره کرد. این پژوهش علی رغم همسانی ها با پژوهش های صورت گرفته از این وجه تمایز برخوردار است که بر آخرین تحولات فکری و نظری سیاست خارجی روسیه و جایگاه ایران در این تحولات و همچنین تطبیق آن با واقعیت های سیاسی می پردازد.

۲. چارچوب نظری: پدیدارشناسی

تاکنون از نظریه های متفاوتی به منظور فهم سیاست خارجی روسیه و دگرگونی های آن بهره برداری شده است. از آن جمله می توان به نظریات سازه انگارانه (بهرامی مقدم، ستوده، ۱۳۹۳) نظریه گفتمان (زارعی هدک و همکاران، ۱۳۹۵)، نظریه ژئوپلیتیک و نظریه واقع گرایی اشاره کرد. این پژوهش تلاش دارد تا از منظر «پدیدارشناسی» که با رویکرد هویتی سازه انگارانه قرابت دارد به تحلیل بنیادهای سیاست خارجی روسیه دسترسی یابد. پدیدارشناسی به عنوان رویکرد سیاست خارجی تاکید خود را بر «زیست جهان» کشورها (به عنوان بستری که اندیشه ها در آن شکل می گیرند) و همچنین «بین الاذهانیت» (به عنوان مبنای تعامل میان کشورها) می گذارد (Pettman, 2008: 25). البته پدیدارشناسی عنصر مهم قدرت در سیاست خارجی را نادیده نمی گیرد. دولت ها تلاش می کنند تا بواسطه عنصر

قدرت به فضای بین‌الذهانی میان خود و سایر دولت‌ها تشکل و انسجام بخشند تا از این طریق ارزش‌ها و منافع راهبردی خویش را پیگیری کنند (Held, 2012: 38).

از منظر پدیدارشناسی به تناسب تعریفی که از زیست جهان روسی می‌شود، نوع کنشگری و رفتار سیاسی این کشور نیز متحول می‌شود. به بیان دیگر با تعریف غرب‌گرایانه از زیست جهان روسیه، کنشگری این کشور به سمت غرب و همگرایی با ارزش‌های آن معطوف می‌شود. با تعریف شرقی از زیست جهان روسی رفتار سیاسی این کشور به سمت شرق سوق می‌یابد و با تعریف التقاطی (اوراسیاگرایی) از زیست جهان این کشور رویکردی متعادل در برابر غرب و شرق می‌یابد. بدین ترتیب با تحلیل دوره‌های متفاوت سیاست خارجی نشان داده خواهد شد که چگونه با تعاریف منحصر بفرد از زیست جهان روسی در هر دوره و نشر احکام و ارزش‌های رایج در این زیست جهان‌ها، رفتار سیاسی روسیه متحول می‌شود. در ادامه به طور مختصر زیست جهان‌های متکثر و بعضاً متعارض روسی شناسایی و نسبت هر کدام با رفتار سیاست خارجی روسیه نشان داده می‌شود.

۳. زیست جهان‌های متکثر و برآیند آنها در سیاست خارجی روسیه

قاعده‌ای کلان در فهم سیاست خارجی دولت‌ها وجود دارد که بر اساس آن سیاست خارجی هر دولت متأثر از ساخت اجتماعی - سیاسی حاکم بر دولت هدف و ساخت نظام بین‌الملل می‌باشد. آنچه ساخت سیاسی دولت را عینیت می‌بخشد، گرایش به ارزش‌ها، قواعد و بنیادهای فکری منحصر به فرد در هر جامعه است. به بیان دیگر افکار و اندیشه‌هایی که ماهیت «استراتژیک» و «رسوب یافته» در یک جامعه دارند و جزئی از زیست جهان اجتماع محسوب می‌شوند، مبنای «کنش» و «عمل» دولت‌ها در عرصه سیاست داخلی و سیاست خارجی دولت‌ها نیز می‌باشند؛ اگر دولت را به مثابه بازیگری خلاق و صاحب اندیشه تعریف کنیم، آنگاه می‌توان اینگونه درک کرد که کنشگری دولت در زمینه سیاست خارجی بر بنیادهای فکری و نظام‌های اندیشگی استوار است که سیاست‌گذاران دولت‌ها نیز در بستر آنها می‌اندیشند و عمل می‌کنند (Held, 2012:51-55).

در این میان کنشگری و رفتار سیاسی دولت روسیه بر ریشه‌های تاریخی، فکری و فرهنگی منحصر به فردی متکی است که موجبات شکل‌گیری سیاست خاصی در عرصه جامعه

شناسی سیاسی و سیاست خارجی این کشور شده که می‌توان آن را «سیاست روسی» نامید. بر همین مبنا و به‌رغم آنکه همواره قواعد و شیوه‌های رفتاری کلان در سیاست خارجی این دولت مشاهده می‌شود، این سیاست خارجی تعارضات و تضادهای اندیشگی-ی را با خود حمل می‌کند که ضمن حفظ اکسیر و عناصر اصلی «سیاست روسی» پویایی، خلاقیت و «سکنی‌گزینی گفتمانی» خویش را نیز دارد. از این رو، «منطق بازیگری» و «فلسفه سیاسی» حاکم بر سیاست خارجی روسیه همواره در حال تحول بوده است. به طوری که از زمان فروپاشی شوروی تاکنون چرخش‌های زیستی متعددی را تجربه کرده است که صاحب‌نظران از آنها با عنوان «رهیافت‌های متعارض در سیاست خارجی روسیه» یاد می‌کنند (رشیدی، ۱۳۹۵: ۲۴۹).

به تناسب غلبه تعریفی خاص از زیست جهان روسی، استراتژی‌ها، حوزه‌ها و مناطق نفوذ متفاوتی در سیاست خارجی روسیه شکل گرفته است. با تسلط هر یک از این زیست جهان‌ها، دوری و نزدیکی روسیه نسبت به ملت‌ها و فرهنگ‌های مختلف تئوریزه می‌شود و بر همین اساس هویتی ویژه برای روسیه شکل می‌گیرد. به بیان دیگر و از منظر پدیدارشناختی از «ماهیت روسیه» توصیفات متفاوتی شکل گرفته بود، به نحوی که گاهی برای آن قائل به «زیست جهان غربی» بودند، گاهی قائل به «زیست جهان شرقی» و گاهی در میانه‌ی این دو جهان متفاوت تعریف می‌شد و هویتی «نه غربی نه شرقی» برای خود بر می‌گزیدند (بهرامی مقدم، ستوده، ۱۳۹۳: ۲۴-۲۳). در ادامه به تشریح زیست جهان‌های متکثر و برآیند آنها در سیاست خارجی روسیه پرداخته می‌شود.

۳-۱. زیست جهان مارکسیستی و برآیند آن در سیاست خارجی روسیه

در تبارشناسی «هویت سیاسی» (در معنایی سازه‌انگارانه) (بهرامی مقدم، ستوده، ۱۳۹۳)، «گفتمان»ها (زارعی هدک و همکاران، ۱۳۹۵) و «زیست جهان» (رویگرد پدیدارشناختی نگارنده) روسیه که برآمد آن شکل‌گیری دوره‌های سیاست خارجی منحصربه‌فردی بوده است؛ نخستین اندیشه‌ای که قابل تشخیص و شناسایی بوده، «مارکسیسم» است. تا قبل از انحلال اتحاد شوروی و همچنین در سال‌های نخست پس از فروپاشی شوروی که مارکسیسم در سیاست خارجی به پایان خود نزدیک می‌شد، روس‌ها خود را همچنان

کشوری با ارزش‌ها و قواعد مارکسیستی تعریف می‌کردند. به بیان دیگر ارزش‌شناسی و غایت‌شناسی زیست جهان روسی مارکسیستی بود. بر اساس این نگاه روسیه رهبری بلوک شرق را عهده‌دار می‌باشد که در برابر بلوک سرمایه‌داری به عنوان قطب دیگر قدرت جهانی نقش آفرینی می‌کند.

در این دوره ساخت سیاست خارجی روسیه مبتنی بر تعارض زیست جهان مارکسیستی و زیست جهان غربی و لیبرالیستی بود. بدین نحو که روسیه زیست جهان خود را بر اساس مارکسیسم تعریف کرده بود که در مقابل زیست جهان غربی قرار می‌گرفت. در این دوره رفتار سیاسی روسیه اینگونه تکوین یافته بود که ژئوپلیتیک جهان کمونیسم را رهبری می‌کرد و هرگونه گرایش به سوی غرب در جغرافیای سیاسی خود را سرکوب می‌کرد (حسینی، ابوالحسنی، ۱۳۹۵: ۶).

۲-۳. زیست جهان غربی و برآیند آن در سیاست خارجی روسیه

در دوران اتحاد شوروی کنشگری روسیه در عرصه سیاست خارجی در تقابل با غرب شکل گرفته بود. از این منظر آنها زیست جهان کمونیستی خود را مقابل زیست جهان لیبرالیستی غرب تعریف می‌کردند و قائل به این بودند که تنها بدیل ممکن در برابر نظام منسجم فرهنگی تمدنی غرب، مارکسیسم و نظام سیاسی کمونیستی می‌باشد. با افول مارکسیسم در صحنه سیاست جهانی و ظهور انقلاب‌های ملی بر علیه گرایش‌های سیاسی کمونیستی، قداست ارزش‌ها و غایت جهان کمونیستی فرو می‌پاشد و زمینه برای ظهور ارزش‌ها و قواعد جدید در ساحت سیاست داخلی و ساخت سیاست خارجی روسیه فراهم می‌شود.

اینگونه بود که منطق و فلسفه سیاسی حاکم بر سیاست خارجی روسیه اولین چرخش زیستی خود را تجربه می‌کند و به جای مارکسیسم، زیست جهان غربی مطرح می‌شود. در اینجا غرب عامل اصلی پیشرفت محسوب شده و پیشبرد اصلاحات اقتصادی، برخورداری از فناوری‌های روز و حتی برخورداری از قدرت، در سایه پیوستن به اروپا (مرکز قدرت) یا به تعبیری غرب تأمین می‌شود. بنابراین رد هرگونه تضاد با ارزش‌های دموکراتیک و گسترش روابط با غرب به قیمت فراموش کردن حوزه نفوذ در مناطق پیرامون روسیه، متضمن دستیابی به توسعه ارزیابی می‌گردد (رشیدی، ۱۳۹۵: ۷).

در این دوره روسیه زیست جهان غربی خویش را باز یافته و به جای ستیزش با غرب و جهان سرمایه‌داری به همزیستی و هم‌روی با سرمایه‌داری گرایش می‌یابد (Legvold, 2003: 60-65). حامیان این رویکرد، زیست جهان روسیه را جزئی از تمدن و زیست جهان غرب تعریف می‌کنند که بواسطه استیلای کمونیسم از آن دور افتاده است. پیرو همین باور است که برخی ظهور غرب‌گرایی در ساخت سیاست خارجی روسیه را واکنشی بر «فاصله استراتژیک» روسیه از جهان غرب در دوره حاکمیت کمونیستی شوروی تعریف می‌کنند. بدین ترتیب، در این دوره بر ضرورت پیوستن به غرب به عنوان خاستگاه نخست زیستی / فرهنگی / هویتی روسیه تاکید می‌شود (Aron, 1998: 79)، (Legvold, 2007: 70-73).

از جمله پیامدهای ظهور غرب‌گرایی (آتلانتیک‌گرایی) در گستره سیاست خارجی روسیه، که مقارن با دوره یلستین (۱۹۹۰) بود، تلاش برای پیوستن به باشگاه کشورهای دموکراتیک اروپا با اقتصاد بازار آزاد است. بدین منظور روسیه به سازمان همکاری و امنیت اروپا می‌پیوندد و همکاری‌های خود با اتحادیه اروپا، سازمان همکاری اقتصادی و گروه هفت را گسترش داده و در مقابل از حضور تعیین کننده این کشور در جمهوری‌های شوروی سابق و کشورهای آسیایی از جمله خاورمیانه کاسته می‌شود (کولایی، ۱۳۷۴: ۷۶)، (بهرامی مقدم، ستوده، ۱۳۹۳: ۲۹). در این دوره روسیه از سیاست ضد غربی و چپ‌گرایی بین‌المللی به شدت فاصله گرفت و سعی کرد منافع خود را از طریق نزدیکی به غرب و سازش با اروپا و آمریکا دنبال کند. در این مقطع تاریخی، مسکو سیاست خارجی خود را بر مبنای تبدیل روسیه به دولتی مبتنی بر موازین حقوقی، ایجاد جامعه مدنی و مدرنیزه کردن هرچه سریع‌تر کشور جهت برقراری اقتصاد بازار استوار کرد و مقامات کرملین تلاش داشتند تا خود را عضوی از ژئوپلیتیک غرب تعریف کنند (شعیب، ۱۳۹۵: ۷۶). از این رو، در پی همگرایی و جلب توجه کشورهای غربی، اقتصاد بازار و شعارهای دموکراتیک را سر لوحه کنشگری خود در سیاست خارجی قرار دادند. به‌رغم اینکه روسیه در این دوره بر نزدیکی با غرب تاکید داشت، اما تحولات و ماهیت ساختاری نظام بین‌الملل و از سوی دیگر ساخت و نیروهای سیاسی روسیه زمینه را برای چرخش در سیاست خارجی روسیه فراهم آوردند. در واکنش به جریان غرب-

گرایی در سیاست خارجی روسیه از یکسو محافظه‌کاران ملی‌گرا قرار داشتند که از بازگشت به گذشته با شکوه روسیه و ارزش‌های روسی تاکید داشتند. و از سوی دیگر میانه‌روها بودند که قائل به نقشی تاریخی برای روسیه در سرحدات اروپا و آسیا بوده و روسیه را واجد فرهنگی مختلط و التقاطی از اروپا و آسیا می‌دانستند که بایستی در نقش رهبری، هدایت این دو را به عهده گیرد (Light, 2001:86-90). بدین ترتیب غرب‌گرایی یلستین در تنگنای نیروهای محافظه‌کار، ملی‌گرا و همچنین اوراسیاگراها قرار می‌گیرد و زمینه برای تحول استراتژیک در سیاست خارجی روسیه فراهم می‌شود. البته این بدان معنا نبود، که غرب از حوزه استراتژیک سیاست خارجی غرب خارج شود، بلکه همواره اهمیت خود را حفظ کرد. به گونه‌ای که در دوره مدویدف‌این رهیافت ظهوراتی داشته است اما به عنوان رویکرد مسلط نتوانسته است خود را باز یابد (علی‌حسینی، آینه-وند، ۱۳۹۴: ۱۳۶).

۳-۳. زیست جهان اوراسیایی و برآیند آن در سیاست خارجی روسیه

غرب‌گرایی رایج در سیاست خارجی روسیه مورد انتقاد نیروهای سیاسی آن کشور بود، زیرا اغلب آنها در اینکه روسیه یک قدرت بزرگ با هویت مستقل است، اشتراک نظر داشتند و در برابر غرب خود را صاحب تمدن و قدرت تعریف می‌کردند، منتها در تعیین زیست جهان و روش احیای عظمت روسیه کهن اختلاف نظر داشتند.

از منظری پدیدارشناختی، اوراسیاگرایی (رویگرد غالب به زیست جهان روسی) آغازی نو در اندیشه و حیات بود که ریشه در واقعیت‌های عینی قاره اوراسیا داشت (شعیب، ۱۳۹۵: ۷۹). این دیدگاه روسیه را کشوری توصیف می‌کند که در میانه تمدن اروپایی و آسیایی است و از همین رو فرهنگ و هویتی دوگانه دارد که باید مبنای تعامل و رفتار سیاسی این دولت در عرصه سیاست خارجی گردد (بیلینگتون، ۱۳۸۵: ۱۰۴). از این منظر روسیه کشوری نیست که صرفاً حوزه ژئوپلیتیک خود را در منطقه اوراسیا تعریف کرده باشد، بلکه بیش از منطقه اوراسیا بر بعد جهانی جایگاه میان غرب و شرق تاکید می‌نماید که می‌بایست با کانون‌های متعدد قدرت در جهان تعاملی همسنگ داشته باشد. در واقع آنها

¹ Medvedev Dmitry

به نقش آفرینی جهانی روسیه و تعامل با غرب و شرق و همچنین قدرت‌های مهم جهانی تاکید دارند (سنایی، کرمی، ۱۳۸۵: ۴۲).

مطابق با ایده اوراسیاگرایی روسیه به عنوان مرکز تمدن‌سازی محسوب می‌شود که بر ترکیبی خاص از مردمی که در یک سرنوشت مشترک سهیم هستند، مبتنی می‌باشد. روس‌ها برای نائل شدن به اهداف اوراسیاگرایی، در وهله نخست باید نوعی عمل‌گرایی در پیش گیرند که طی آن روسیه هم یک قدرت آسیایی و هم یک قدرت اروپایی محسوب شود. بر این اساس، اوراسیاگرایان بیش از آنکه به غرب توجه داشته باشند به شرق‌گرایی معروف هستند (شعیب، ۱۳۹۵: ۸۰).

این گروه با در نظر داشتن ویژگی‌های ژئوپلیتیک روسیه و میراث تاریخی آن به نقش متفاوت این کشور اهمیت می‌دهند. سرگی استانکوویچ مشاور سابق یلتسین در همین زمینه از نیاز روسیه به یک رسالت تاریخی سخن می‌گوید که فراتر از فرصت‌طلبی‌های ملی‌گرایان است و به ایفای نقش بعنوان پل ارتباطی بین شرق و غرب تاکید دارد. این گروه بر ضرورت حفظ منافع قوم روس در محدوده خارج نزدیک تاکید ویژه‌ای دارند (علی حسینی، آینه‌وند، ۱۳۹۴: ۱۳۶).

اوراسیاگرایان زیر بار قواعد غربی نظام بین‌الملل نمی‌رفتند و تبعیت روسیه از احکام سازمان‌های بین‌المللی و خواسته‌های غرب و ایالات متحده را نمی‌پذیرفتند. پریماکوف وزیر امور خارجه سابق به عنوان نماینده تفکر اوراسیاگرایی تلاش کرد تا در مقابل مستحیل شدن روسیه در نظم هژمونیک غرب ایستادگی کند و همچنان هویت روسی را به عنوان یک قدرت تعیین کننده به نمایش بگذارد. اوراسیاگرایی، تنها نهضتی بود که دیدگاه مثبتی درباره دیگری بودن روسیه داشت. هدف این نهضت آن بود که به استیلای فرهنگ غرب خاتمه داده و اثبات کند سرزمین‌های تحت پوشش روسیه متعلق به این کشور بوده و روسیه به ساختار امپراتوری نیاز دارد (حسینی، ابوالحسینی، ۱۳۹۵: ۱۰).

براساس این زیست‌جهان، روسیه کشوری آسیایی - اروپایی است و گرایش گسترده آن نسبت به غرب موجب نادیده گرفتن بخش مهمی از منافع و اولویت‌های آن می‌شود.

^۱ Sergei Stankovich

برای ایجاد تعادل میان دو بعد وجودی کشور، بایستی روابط با کشورهای شرقی از قبیل؛ چین، هند، ژاپن و دولت‌های خاورمیانه نیز مدنظر قرار گیرد. هرچند که به خاطر جهت‌گیری سیاسی سردمداران این نگرش در برابر آتلانتیک‌گرایان، اوراسیاگرایی به نوعی ضدیت با غرب تلقی می‌شد، اما درون مایه آن برقراری نوعی توازن میان شرق و غرب است. از نظر اوراسیاگرایان، روسیه قدرتی بزرگ و دارای منافع دائمی و نه دوستان دائمی است و باید در جستجوی جایگاهی مناسب به عنوان یک قدرت بزرگ تثبیت‌کننده در سطح جهانی باشد. مخالفت با نظام تک‌قطبی و یک‌جانبه‌گرایی قدرت‌های بزرگ از دیگر عناصر این رویکرد است. آنان برخلاف آتلانتیک‌گرایان، جهان اسلام را نه یک تهدید، بلکه عرصه‌ای برای همکاری و نقش‌آفرینی می‌دانند. پیامد این رویکرد در سیاست خارجی روسیه افزایش تقابل و مواجهه با غرب و گرایش به سوی کشورهای آسیایی، شرقی و اسلامی بود (کریمی، ۱۳۸۴: ۶۵). قائلین به این تفکر که روسیه را واجد زیست جهانی فارغ از غرب و در قرابت با شرق می‌دانند، رویکرد اوراسیاگرایی در سیاست خارجی را هر چه بیشتر به سوی شرق و در تقابل با غرب سوق می‌دهد به گونه‌ای که این گرایش زمینه‌ساز غلبه تعریف شرق‌گرایانه از زیست جهان روسی بر تعاریف متمایل به غرب شد.

۴-۳. زیست جهان شرقی و برآیند آن در سیاست خارجی روسیه

همانگونه که بیان شد به تناسب غلبه تعاریف خاص از زیست جهان روسی، رویکردهای متفاوتی در سیاست خارجی روسیه شکل می‌گیرد. بعد از زیست جهان مارکسیستی، غربی و اوراسیایی، شرق‌گرایی چهارمین تعریف رایج از زیست جهان روسی است. شرق‌گرایان روسیه را نه یک کشور غربی، که یک کشور شرقی و در ردیف تمدن‌های آسیایی در نظر می‌گیرند و استدلال می‌کنند که سیاست‌های روسیه باید در افق نگاه به شرق تنظیم و اجرا شود. شکست روسیه در جنگ کریمه (۱۹۵۶-۱۹۵۳) از امپراتوری عثمانی را می‌توان نقطه عطفی برای خیزش موج نگاه به شرق و رویگردانی از غرب در تاریخ روسیه دانست. حمایت فرانسه و انگلیس از عثمانی در این جنگ، خاطره بسیار تلخی از اروپا در حافظه ملی روسیه به یادگار گذاشت. بنابراین بخشی از روس‌ها در فضای یأس و سرخوردگی از غرب، به ویژه تحت تأثیر اندیشه‌های نیکلای

دانیلفسکی^۱ و کنستانتین لئونتیف^۲، به تمایزگذاری خود از اروپا و بازشناسی تهدیدهای آن علیه روسیه و تعریف وظیفه روسیه در آسیا و نه در بالکان و اروپای شرقی، روی آوردند (Duncan, 2000: 43).

شرق‌گرایان، روسیه را کشوری با فرهنگ، قواعد و ارزش‌های شرقی تعریف می‌کنند که نه تنها در سیاست رسمی بلکه در عرصه عمومی باید از این قواعد پیروی کند. پیامد تاکید بر زیست‌جهان شرقی در سیاست خارجی روسیه تلاش برای بازیابی جایگاه کهن روسیه در میان نظام‌های شرقی و تلاش برای مقاومت در برابر استیلای غرب بود. از این منظر روسیه سردمدار کشورهای شرق بوده که می‌بایست به صیانت از حوزه فرهنگی و تمدنی خود پردازد. بر این اساس از غلظت غرب‌گرایی رایج در سیاست خارجی کاسته می‌شود و سیاست نگاه به شرق در استراتژی سیاست خارجی روسیه اهمیت می‌یابد (Duncan, 2000: 43-50).

اسلاوگرایی و ملی‌گرایی روسی که ظهوراتی محسوس در سیاست خارجی روسیه داشتند را می‌توان جزئی از عناصر زیست‌جهان شرقی روسیه قلمداد کرد. عنصر بنیادین اسلاوگرایی ارتدوکس در قرن ۱۹ میلادی و در پاسخ به غرب‌گرایی رایج و انقلابات داخلی منتج از آن متولد شد؛ هر چند اسلاوگرایی به سبب خصوصیت‌های روحی و دینی در نگاه نخست در تضاد با ملی‌گرایی روسی تصور می‌شود، لیکن این دو در سیاست روسی در امتزاج با هم درک می‌شوند. به بیان دیگر ملی‌گرایی اسلاوی تابعی رعیت‌وار از حکومت و مذهب است. در این دیدگاه روسیه به عنوان حافظ طبیعی اسلاوها و نیروی پیوند دهنده اتحاد اسلاوی محسوب می‌شود (حسینی، ۱۳۹۵: ۸).

این دکتین اغلب توسط تزارهای روس به کار گرفته می‌شد و توسط استالین به ویژه طی جنگ جهانی دوم مورد استفاده قرار گرفت. ایجاد اتحاد اسلاوی با محوریت اتحاد جماهیر شوروی مسلکی بود که زمینه‌ساز استیلای اتحاد شوروی سابق بر شرق اروپا می‌شد که بخش اعظم آن اسلاو بودند. فروپاشی شوروی و قطعه قطعه شدن این امپراتوری و ابتلا به مشکلات شدید اقتصادی، اجتماعی و سیاسی برای ملی‌گرایان روس

¹ Nikolay Danilevsky

² konstantin leontiev

بسیار دردناک بود. متفکرین این مکتب عقیده داشتند که جمهوری‌های جداشده از اتحاد جماهیر شوروی باید به نحوی مجدداً به روسیه ملحق گردند. ملی‌گرایی معاصر روسیه نه تنها در پی تجدید ارزش‌های دیرین، بلکه در پی بازسازی و سازگار ساختن آن با شرایط جدید روسیه هستند. لیکن تجزیه اتحاد جماهیر شوروی را اقدامی غیرقانونی دانسته و دولت واحد و مقتدر در حصار از تمدن و فرهنگ روسی مورد حمایت آنان است (حسینی، ابوالحسینی، ۱۳۹۵: ۹).

بنابراین، می‌توان اینگونه درک کرد که در زیست جهان شرقی اسلاوگرایی و ملی‌گرایی روسی عناصر مرکزی محسوب می‌شوند و سیاست خارجی روسیه به واسطه آنها حیثیتی راهبردی می‌یابد. با این وجود، گرچه غلبه تعاریف یکتا از زیست جهان، محور کنشگری و رفتار سیاسی روسیه در صحنه سیاست خارجی بوده است، اما این دگرگونی‌های زیستی در سیاست خارجی روسیه قواعد و ساخت نظام بین‌الملل را هرگز نادیده نمی‌گیرند. به بیان دیگر ساخت نظام بین‌الملل فارغ از تاریخ و فرهنگ زیستی به عنوان عنصری ثابت بر کنشگری و رفتار سیاسی روسیه تاثیرگذار است. در ادامه براساس اندیشه‌های دوگین به بازیابی و بازتعریف مجدد زیست جهان روسی و تاثیر آن بر تحولات اخیر سیاست خارجی روسیه پرداخته می‌شود.

۳-۵. دوگین و بازیابی مجدد زیست جهان اوراسیایی (نو اوراسیاگرایی) در سیاست

خارجی روسیه

اخیراً سه عامل موجب تجدید نظر دیدگاه متخصصان سیاست خارجی و روابط بین‌الملل در باب ماهیت و چیستی سیاست خارجی روسیه شد: نخست افزایش تقابل‌های روسیه در مقابل غرب و آمریکا، دوم بحران اوکراین که منتهی به جدایی کریمه و الحاق آن به روسیه شده است، و سوم بحران سوریه و حضور فعال روسیه در آن. این عوامل همگان را بر آن داشته که سیاست خارجی روسیه دچار تحول استراتژیک شده است. تحولی که از آن با عنوان «نو اوراسیاگرایی» یاد می‌شود.

یکی از افرادی که نام او بدلیل تحول در سیاست خارجی روسیه و ظهور نو اوراسیاگرایی بسیار مطرح شده است، الکساندر دوگین فیلسوف سیاسی روس می‌باشد. نظریات دوگین که در کتابی تحت عنوان «تئوری چهارم سیاست» با عنوان فرعی «روسیه

و ایده‌های سیاسی قرن ۲۱» (Dugin, 2012) و همچنین کتاب «بنیاد های ژئوپلیتیک؛ آینده ژئوپلیتیک روسیه» (Dugin, 2004) مطرح شده است، کانون رفتار سیاسی جدید روسیه می‌باشد. کتاب تئوری چهارم سیاست که آخرین نظرات دوگین و نظریه «نو اوراسیاگرایی» را طرح کرده، حائز اهمیت فراوانی در حوزه مطالعات روسیه و مطالعات ضد غرب‌شناسی می‌باشد.

دوگین با بررسی نگرش‌های غرب‌گرایان و روس‌گرایان ملی‌گرا نظریه « نو اوراسیاگرایی» خود را که مبتنی بر اوراسیاگرایی است تدوین و تحلیل نمود. او ابتدا به شرح اوراسیاگرایی و سپس به نو اوراسیاگرایی که تعریف و توصیف نوینی از اوراسیاگرایی است، می‌پردازد. وی در تعریف اوراسیاگرایی می‌گوید؛ اوراسیاگرایی یک فلسفه سیاسی با سه سطح خارجی، میانی و داخلی است. این نظریه در سطح خارجی، مشتمل بر جهان چندقطبی است، یعنی چندین مرکز جهانی تصمیم‌گیری وجود دارد که یکی از آنها اوراسیا است. منظور از اوراسیا، روسیه به همراه کشورهای شوروی سابق است. اوراسیاگرایی در سطح میانی، قائل به همگرایی کشورهای شوروی سابق در عین ایجاد الگو فراملی یعنی تشکیل دولت‌های مستقل است. نظریه اوراسیاگرایی در سطح سیاست داخلی نیز به مفهوم تعیین ساختار سیاسی جامعه با توجه به حقوق شهروندی بر اساس بخش‌هایی از الگوی لیبرال و ملی‌گرایی است. این سه سطح، فلسفه اوراسیاگرایی است که بر مبنای آنها تنها یک نوع سیاست خارجی شکل می‌گیرد و آن هم مستقل از جهانی شدن، جهان تک قطبی، ملی‌گرایی، امپریالیسم و لیبرالیسم است. پس اوراسیاگرایی به طور کلی مدل منحصربه‌فردی از سیاست خارجی است (علی حسینی، آینه‌وند، ۱۳۹۴: ۱۴۹).

دوگین منطقه اوراسیا را میراث روسیه می‌داند و معتقد است که این منطقه محیط سنتی روس‌ها بوده، لذا بر این نکته تأکید دارد که روسیه فعلی باید هدف اصلی سیاست خارجی را بازیابی تسلط خود بر این مناطق و حمایت از روس‌های ساکن آن قرار دهد. محیطی که دوگین برای تسلط روسیه تعریف می‌کند از غرب به اروپا از جنوب به آسیای مرکزی و از شرق به چین و حتی اقیانوس آرام نیز می‌رسد (Dugin, 2012:186).

از منظر دوگین نظریه اوراسیاگرایی یک فرصت مناسب برای احیای قدرت ژئوپلیتیک روسیه است (علی حسینی، آینه‌وند، ۱۴۸:۱۳۹۴).

دوگین پس از شرح اوراسیاگرایی تلاش می‌کند اصول آن را در سیاست خارجی روسیه بازبایی کند. از این رو تعریف جدیدی از اوراسیاگرایی ارائه می‌دهد. در واقع نواوراسیاگرایی به عنوان راهبرد سیاست خارجی دوگین به معنای رد و انکار اوراسیاگرایی نیست، بلکه بازیافت مجدد اصول اوراسیاگرایی با تاکید بر سنت‌گرایی، ژئوپلیتیک، ساختارگرایی، هستی‌شناسی و انسان‌شناسی هایدگر می‌باشد (Dugin, 2012:187). از این منظر دوگین معتقد است روسیه به لحاظ فرهنگی به شرق تعلق داشته و باید به عنوان رهبر در برابر جهان تک‌قطبی با محوریت آمریکا و غرب بایستد. منظور او از آنچه اوراسیا می‌نامد روسیه بزرگ است که متحدانی از جمله ایران، ترکیه، چین، هند و برخی کشورهای اروپای شرقی دارد. در نظام فکری دوگین اوراسیا از یک مفهوم جغرافیایی به یک مفهوم زیستی و هویتی توسعه می‌یابد و ناظر بر تمدن فرهنگی است که روسیه در مرکز رهبری آن قرار دارد (Dugin, 2012:12).

از نظر دوگین تفاوت مهم اوراسیاگرایی با نواورسیاگرایی در این است که نواوراسیاگرایی فراتر از نظام جغرافیا و نظام هویتی صرف، یک «نظام آگاهی» قلمداد می‌شود که به زیست‌جهان انسان روسی تعین می‌بخشد. در واقع دوگین معتقد است که اوراسیا از یک نظام آگاهی و نظام زیستی برخوردار است که روسیه در مرکز آن قرار دارد (Dugin, 2012:185). بر این اساس، روسیه به عنوان حافظ این حقیقت روسی و نظام آگاهی باید حیثیت خود را در برابر غرب بازسازی و بازتعریف کند. در مجموع تاکید بر زیست‌جهان اورسیایی و بازبایی مجدد آن به عنوان جهان مشترک روس‌ها هویت و نقش‌آفرینی جدیدی در نظام بین‌الملل برای روسیه تعریف می‌کند که سیاست خارجی و کنشگری نوینی را نیز اقتضاء می‌کند. به طوری که در این سیاست خارجی جدید شاهد مواجهه جدی‌تر روسیه با غرب و تعیین مرزهای زیستی و سیاسی جدید برای روسیه می‌باشیم.

دوگین علاقه‌مند به سنت اسلاوی و کلیسای ارتدوکس روسیه است و به نقش محوری این عنصر هویتی / تاریخی در شکل‌دهی مبانی هویتی روسیه اعتقادی ویژه دارد. او با

تبعیت از فلاسفه سنت‌گرای معاصر، در تداوم نگاه ویژه مارتین هایدگر، مدرنیسم و تمام جلوه‌های آن را به نوعی تظاهر و تبلور دوری آدمی از اصل و منشا خود دانسته و بازگشت به ارزش‌های اخلاقی و معرفتی مشرق زمین را برای روسیه که در ملتقای دو فرهنگ و تمدن ایستاده است، تنها راه برون رفت از بحران‌های اخلاقی، معنوی و هویت جاری در مغرب زمین می‌داند. دوگین در پیش‌گفتار کتاب خود با عنوان «تئوری چهارم سیاست: بودن یا نبودن؟» تلاش می‌کند طرحی فراتر از سیاست‌های کلاسیک ارائه کند. از نظر دوگین برای وصول به این هدف تنها یک راه وجود دارد: دست کشیدن از تئوری‌های سیاسی کلاسیک پیروز یا مغلوب، فشار آوردن به قوه تصور، مد نظر قرار دادن حقیقت این دنیای جهانشمول نوین، رمزگشایی صحیح مبارزه‌طلبی‌های پسامدرن و ایجاد چیزی نوین و رای نبردهای سیاسی قرون ۱۹ و ۲۰. این راه چاره همان دعوت به طراحی و تدوین تئوری چهارم سیاست و رای کمونیسم، فاشیسم و لیبرالیسم است (Dugin, 2012:14-16).

روی هم رفته به همان میزان که غرب‌گرایی در روسیه جدید موقعیت خود را از دست داد، نوآوراسیاگرایی رشد کرد. نوآوراسیاگرایان (مانند دوگین، پانارین، زیوگانف) با وجود برخی اختلاف‌نظرها، بر استقلال ژئوپلیتیکی و فرهنگی روسیه تأکید می‌کنند و آن را همانند یک تمدن سرزمینی می‌دانند که با حوزه جغرافیایی اتحاد شوروی، آسیا و جهان اسلام پیوندهای مهمی دارد. نوآوراسیاگرایان بر تهدیدهای کشورهای غربی بر هویت روسی تأکید دارند و همانند هانتینگتون در نظریه برخورد تمدن‌ها، استدلال می‌کنند که جهان دستخوش جنگ هویتی و سلطه‌جویی میان واحدهای فرهنگی بیگانه است و در این جهان، تهدید اصلی برای هویت و جایگاه روس‌ها از ناحیه آتلانتیک-گرای یا «تمدن سوداگر» غربی به ویژه ایالات متحده است. آنها غرب را منشاء تلخ-کامی‌ها و تجربه‌های مکرر دخالت در امور روسیه می‌دانند (بیلینگتون، ۱۳۸۵: ۱۰۶).

در پایان این بخش اشاره به این نکته ضرورت دارد که تحول در سیاست خارجی یک دولت لزوماً و صرفاً در بستر اندیشه‌ها رخ نمی‌دهد، بلکه ابتدا ضرورت‌های ساختاری موجبات تحول در سیاست خارجی را فراهم می‌آورند و سپس اندیشه‌ها به عنوان قلاع حصین واقعیت، مشروعیت می‌یابند. بدین معنا که تحول در واقعیت سیاسی (سیاست

خارجی) صرفاً محصول نظام‌های فکری نیست، بلکه خود این نظام‌های فکری ناشی از بحران واقعیت هستند. به بیان دیگر با بحرانی شدن و ناکارکردی ساخت و راهبرد سیاست خارجی، نظام نوینی پدید می‌آید که پیامد آن شکل‌گیری سیاست جدید می‌باشد.

۴. جایگاه ایران در سیاست خارجی روسیه؛ در نظریه و عمل

آنچنان که در سطور پیشین شرح داده شد، سیاست خارجی روسیه از زمان فروپاشی شوروی تا امروز تحولات عمیقی را تجربه کرده است. با غلبه زیست‌جهان‌های گوناگون نه تنها جایگاه ایران بلکه اهمیت کلیه دولت‌های پیرامونی روسیه نیز تغییر می‌یابد. تحول زیستاری سیاست خارجی روسیه این دولت را با انتخاب‌ها و راهبردهای متفاوتی روبه‌رو می‌سازد. از این منظر نوع روابط و سیاست خارجی این دولت متأثر از ساخت سیاسی و غلبه زیست جهانی منحصربفرد در گستره سیاست داخلی این دولت می‌باشد. البته نباید نادیده انگاشت که سیاست خارجی روسیه همچون هر دولت دیگری متأثر از تحولات ساختاری نظام بین‌الملل می‌باشد. به بیان دیگر ساخت نظام بین‌الملل راهبرد دفاع از «حقیقت روسی» که مورد تأکید زیست‌جهان‌های غالب بوده، با نظم هژمون سازگار می‌سازد گرچه نمی‌توان تنش‌ها و اصطکاک‌های بوجود آمده را نیز انکار نمود. به تناسب تحولات شرح داده شده جایگاه ایران (به عنوان یکی از دولت‌های پیرامونی) در سیاست خارجی روسیه تغییر کرده است. در عصر غلبه زیست جهان مارکسیستی، ایران به عنوان یکی از اعضای بلوک غرب تعریف می‌شد از همین رو در این دوره روابط استراتژیک میان دو دولت شکل نگرفت. هر چند به سبب لزوم رعایت حسن همجواری، روابط کم‌تنشی حاکم و مبادلات اقتصادی میان دو دولت برقرار بود. وقوع انقلاب اسلامی از یکسو و فروپاشی شوروی و ظهور روسیه به عنوان بازیگری با زیست جدید از سوی دیگر، زمینه‌ساز تحول در نگاه هر دو کشور به یکدیگر شد. در ابتدا روسیه در پی بازسازی زیست جهان غربی خود بود که بواسطه استیلای فرهنگ و زیست جهان مارکسیستی به محاق رفته بود.

به تبع غلبه زیست جهان غربی سیاست خارجی روسیه معطوف به غرب و ارزش‌های غربی شد. در این دوره روسیه تلاش کرد خود را کشوری با ارزش‌های غربی تعریف

کند. از همین رو به سمت همگرایی با غرب حتی در حوزه‌های امنیتی و سیاسی گرایش پیدا کرد. در نتیجه از حضور و نگاه راهبردی روسیه به مرزهای شرقی کاسته شد. در این مقطع نه تنها ایران بلکه کشورهای شرقی از مرکز سیاست‌ورزی روسیه به دور ماندند، چرا که روسیه غرب را مرکز استراتژی سیاست خارجی خود قرار داده بود و تنها را بازیابی شکوه تمدنی و فرهنگی روسیه را در همراهی و همروی با غرب تعریف می‌کرد (Browning, 2008: 8).

در این دوره نگاه به ایران به عنوان یک کشور اسلامی تحت تأثیر تهدید قلمداد شدن اسلام برای جوامع غربی - به ویژه برای منافع روسیه در آسیای مرکزی - قرار گرفته و تنها به صورت یک منبع تجاری محسوب می‌شود که در اولویت نیز قرار ندارد؛ زیرا که در حوزه اقتصادی نیز ارتباط عمیقی با غرب برقرار است. تعلل در تکمیل طرح‌های نیروگاهی، تحویل تسلیحات خریداری شده به ایران و همکاری‌های مقطعی موجود ریشه در همین نگرش غرب‌گرایانه سیاست خارجی روسیه دارد (حسینی، ابوالحسینی، ۱۳۹۵: ۱۷). اما تأکید بر زیست جهان غربی در سال‌های ابتدایی پس از فروپاشی اتحاد شوروی به زودی جذابیت خود را از دست داد و از سوی اندیشه‌های طرفدار توسعه اقتدار و احیای جایگاه روسیه به عنوان یک ابرقدرت مستقل به چالش کشیده شد (رشیدی، ۱۳۹۵: ۲۶۰).

تحول در زیست جهان روسی از غرب‌گرایی به اوراسیاگرایی دومین چرخش زیستی در سیاست خارجی روسیه بوده است. در تجربه زیستی اوراسیاگرایی، روسیه در تلاش برای احیای موقعیت و قدرت سنتی خود در مواجهه با غرب و شرق بود. روسیه تلاش داشت جایگاه محوری، سنتی و بازیگری کلان خود را در شرق و در برابر غرب بازیابد (زیفرت و ناومیکن، ۱۳۹۰: ۸۳-۸۰). گرچه در این دوره سطح مبادلات سیاسی و اقتصادی در مرزهای شرقی گسترش می‌یابد اما هیچ اندیشه و رفتار استراتژیکی بر روابط روسیه با ایران حاکم نمی‌شود و ایران همچنان پیوندهای عمیقی با روسیه ندارد و بنیاد رفتار سیاسی روسیه در قبال ایران نوعی عمل‌گرایی سیاسی و اولویت منافع بوده است. در تجربه زیستی اوراسیاگرایی، روسیه تلاش می‌کند در کانون منازعات خاورمیانه تبدیل به قطب مذاکره و وزنه متعادل‌گر شود. روسیه در اینجا بدنبال نقش‌آفرینی به

عنوان هدایت‌گر رفتار سیاسی قدرت‌های بزرگ و منطقه‌ای و همچنین تنظیم‌کننده نظم سیاسی منطقه می‌باشد.

اوراسیاگرایی زمینه‌ساز شرق‌گرایی یگانه‌ای در سیاست خارجی روسیه شد که محور آن تاکید بر اسلاوگرایی و ملی‌گرایی روسی بود. در این دوره روسیه برای خود قائل به زیست جهانی است که بیش از آنکه مولفه‌های غربی داشته باشد، شرقی است. به بیان دیگر روسیه تجربه زیستی خود را بر اساس فرهنگ شرق تعریف می‌کند و از همین رو در این دوره تلاش دارد خود را به عنوان قدرت کلیدی و بازیگر مطرح شرق بشناساند. در واقع در بطن و متن شرق‌گرایی، اسلاوگرایی و ملی‌گرایی روسی قرار داشت. اسلاوگراها به قدرت‌های غربی با بدبینی نگریده و به غرب بی‌اعتماد هستند. آنها خواستار تمرکز سیاست خارجی روسیه بر حوزه خارج نزدیک و دوری جستن از غرب بودند. در این تجربه زیستی (اسلاوگرایی) روسیه بر فضیلت‌های خویش تاکید دارد و به اتوکراسی، سنت ارتدوکسی و ایده‌های ذهنی خود متعهد است (Aron, 1998, 78-85).

اسلاوگرایان بر این باورند که روسیه باید در سیاست خارجی بدنبال عدم وابستگی به غرب باشد و روابطش را با کشورهای اسلاو گسترش دهد. آنها معتقدند روسیه بهتر است به جای آن که بدنبال جلب کمک‌های غرب باشد، به منابع عظیم انسانی و کانی خود اتکا داشته باشد (Hopf, 2002, 65-73). بنابراین اسلاوگرایی نه به معنی روی‌آوری روسیه به شرق بلکه بازیابی خود و صیانت از خویشین خویش را در مرکز سیاست خارجی خود قرار می‌دهد. ملی‌گرایی در گستره‌ای وسیع‌تر از اسلاوگرایی قرار دارد اما مجهز به منطق سیاسی اسلاوگرایی است. بدین معنا که روسیه‌گرایی و روسیه محوری که نوعی تضاد با غرب تعریف می‌شد را مرکز سیاست خارجی و کنش سیاسی خویش قرار می‌دهند. ضدیت با آمریکا و سیاست خارجی آن، بازگشت به عظمت دوره اتحاد جماهیر شوروی و تزاری، اعاده قدرت مسکو در جمهوری‌های جدا شده و ورود روسیه به منطقه بالکان و خاورمیانه از مهم‌ترین آرمان‌های مطرح شده از سوی ملی‌گرایان است (کرمی، ۱۳۸۴: ۶۵-۶۶).

در این زیست جهان، ایران همانند سایر کشورهای خاورمیانه در شرق‌گرایی رایج در سیاست خارجی روسیه فاقد جایگاه استراتژیک است. اهمیت کشورهای شرقی و به

طور خاص دولت‌های خاورمیانه مانند ایران تابعی از روابط و مناسبات منطقه‌ای و جهانی روسیه با سایر قدرت‌ها بوده و هرگونه عمل مسکو در این منطقه واکنشی در قبال تلاش‌های ایالات متحده و هم پیمانانش برای تحدید حوزه نفوذ روسیه در منطقه و جهان می‌باشد. در واقع تجربه زیستی مبتنی بر شرق‌گرایی بیش از هر چیز بازیافت حیثیت، فرهنگ، هویت و سنت‌های تاریخی روسیه بوده است. از این منظر کشورهای شرقی مانند ایران تا جایی برای روسیه اهمیت داشته که بتوانند منافع راهبردی این کشور را تامین کنند. به بیان دیگر نگاه روسیه به این مناطق هرگز عمق استراتژیک و امنیتی-سیاسی نیافته؛ بلکه بیشتر مبتنی بر چانه‌زنی اقتصادی و سیاسی در برابر غرب بود.

پنجمین تجربه زیستی در سیاست خارجی روسیه نوآراسیاگرایی مورد تاکید دوگین می‌باشد. روسیه در این تجربه زیستی تلاش می‌کند دگرباره منطق اوراسیاگرایی را بازیابی کند و تعریفی جدید با ملاحظات روزآمد از اوراسیاگرایی کهن ارائه دهد. این تفکر که تحت تاثیر افکار و آثار افرادی نظیر «لئون گومیلف»، «الکساندر پانارین»^۱ و به طور مشخص «الکساندر دوگین» رشد پیدا کرد، نسبت به اوراسیاگرایی کلاسیک، سیاسی‌تر و کمتر فلسفی است (بهمن، ۱۳۹۵: ۸۲). نو اوراسیاگرایی و به طور مشخص نحله دوگینی آن بازتعریف ژئوپلیتیک، سنت و فرهنگ روسیه است و تاکید بیشتری بر تضاد با غرب دارد. دوگین بر بازیابی نقش مذهب و دین در سیاست خارجی روسیه تاکید دارد و بر این نظر است که سیاست خارجی روسیه نباید صرفاً بدنبال ملاحظات اقتصادی باشد، بلکه در ورای منافع اقتصادی باید در جستجوی متحدانی در برابر غرب باشد (Dugin, 2012: 40-44). از همین رو در نو اوراسیاگرایی نگاهی سیاسی‌تر و امنیتی به روابط با کشورها وجود دارد (بیلینگتون، ۱۳۸۵: ۱۰۳-۱۰۰). نو اوراسیاگرایی مورد تاکید دوگین پیرو رویکرد عمیقاً سیاسی و تمدنی خود هر چند در عرصه تئوریک، از رابطه و اتحاد استراتژیک روسیه با کشورها و تمدن اسلامی- و به طور مشخص ایران- در برابر غرب استقبال می‌کند، لیکن در عرصه عمل سیاست خارجی روسیه در رابطه با ایران همچنان از «منطق سیاست روسی» پیروی می‌کند که مبتنی بر نوعی عمل‌گرایی همراه با «فرصت‌طلبی راهبردی» است (بنگرید به: نوروزی، رومی، ۱۳۹۳). عبارتی دیگر،

¹ Leon Gumilov

² Alexander Panarin

روس‌ها در عین تأکید بر میراث تاریخی و هویتی خود، در سیاست واقعی و بر اساس ویژگی منفعت‌طلبی‌شان همزمان هم در پی تعامل مطلوب و گسترده با دنیای غرب هستند و هم به حفظ منافع، نفوذ و جایگاه سنتی خود در شرق نظر دارند.

روی هم رفته و به‌رغم اینکه سیاست خارجی روسیه تجربه‌های زیستی متفاوتی را سپری کرده، با این حال عنصر «ثبات» در کنار عنصر «تغییر» در سیاست خارجی این کشور همواره مشهود بوده است. به بیان دیگر تغییر در سیاست خارجی این کشور همواره با نوعی ثبات همراه بوده است. این مقاله از منظری پدیدارشناختی مبنای ثبات و تحول در سیاست خارجی کشورها (مورد سیاست خارجی روسیه) را «زیست جهان» می‌داند. زیست جهان اشاره به قواعد، احکام و اولویت‌های ارزشی (ارزش‌های مادی و غیرمادی) حاکم بر یک دولت دارد. بدین نحو که با برجسته شدن بُعد یا ابعادی از تجربه‌های زیستی رایج در سیاست روسیه، سیاست خارجی این کشور متحول می‌شود. در واقع تأکید بر قواعد و ارزش‌های زیستی متفاوت منجر به ظهور سیاست خارجی و رفتار سیاسی متفاوت از سوی این کشور شده است؛ با این حال می‌توان به خوبی رشته‌های پیوستگی و تداوم را در دوره‌های مختلف سیاست خارجی این کشور مشاهده کرد. این مسئله‌ای است که می‌توان آن را «منطق سیاست روسی» نامید.

نتیجه‌گیری

هدف این پژوهش دسترسی به «بنیادهای اندیشگی»، «منطق تحول» و «دگرگونی‌های زیستی» در سیاست خارجی روسیه بوده است. پژوهش‌های گسترده‌ای از منظرهای متفاوت به سیاست خارجی روسیه پرداخته‌اند. این مقاله ضمن بهره‌گیری از پژوهش‌های صورت گرفته تلاش داشت از دیدگاه «پدیدارشناسی» به سیر تحولات و منطق پنهان سیاست خارجی روسیه به ویژه تحولات متاخر آن دسترسی یابد. از منظر پدیدارشناسی سیاست خارجی روسیه محصول نظام خاصی از ادراک و آگاهی روسی از جهان است. از این رو، برای فهم کنشگری سیاست خارجی این کشور ابتدا باید بنیادهای آگاهی پدیدارشناختی آن از جهان خویش و از جهان بیرون فهم شود. به بیان ساده‌تر «منطق کنش» و «نظام رفتاری» روسیه مبتنی بر آگاهی و ادراک آن از خویش و خویش جهانی که در آن می‌زید، می‌باشد. با این حال آگاهی پدیدارشناختی روسیه به خودی خود قابل

درک نیست، بلکه باید به بستر این آگاهی که زیست جهان روسی است، رجوع شود. زیرا آگاهی روسی فارغ از زیست جهان روسی قوام نیابد. در واقع آگوی (سوژه) تصمیم-گیرنده در زیست جهانی می‌اندیشد و عمل می‌کند و از آن گریزی نیست و زیست جهان لاجرم منطق ساختاری خویش را بر آگاهی اگو می‌افکند.

به عبارت دیگر، «فهم کنش و رفتار روسی» منوط به «فهم آگاهی روسیه از جهان» بوده و فهم آگاهی روسیه از جهان در گرو «فهم زیست جهان روسی» می‌باشد. با توجه به این بنیان نظری، با غلبه نوع و گونه‌ی خاصی از زیست جهان، سیاست خارجی روسیه متحول می‌شود. در واقع زیست جهان مارکسیستی منطق رفتاری و کنشی خاصی بر سیاست خارجی روسیه تحمیل کرد که با تحول آن به سوی زیست جهان غربی، سیاست خارجی این کشور را نیز متحول کرده است و این فرآیند تا به امروز ادامه داشته و تجربه‌های زیستی متفاوت در گستره سیاست روسی منجر به رفتارهای سیاسی خاصی از جانب این کشور شده است.

برای مثال، کنشگری و تحولات اخیر در سیاست خارجی روسیه بویژه در بحران اوکراین، جنگ داخلی سوریه و نوع تعاملش با دولت‌های غربی و کشورهای خاورمیانه که عرصه سیاست جهانی را نیز تحت تاثیر قرار داده است می‌توان ناشی از تحول در نگاه به زیست جهان غالب (نو اوراسیاگرایی) در سیاست خارجی روسیه قلمداد کرد. در واقع تاکید بر زیست جهان اوراسیاگرایی به همراه قواعد و ارزش‌های جدید که از آن با عنوان «نو اوراسیاگرایی» یاد می‌شود، زمینه‌ساز تحول در «نظام کنشی» و رفتار سیاست خارجی روسیه شده است. در نو اوراسیاگرایی روسیه واجد جهان منحصر به فرد و مجهز به «نظام آگاهی» متفاوتی می‌شود که در آن غرب دوست روسیه تعریف نمی‌شود و نباید در برابر آن منفعل عمل کرد. همچنین در این نظام آگاهی، روسیه از موقعیت و حیثیت تمدنی برخوردار است که باید آن را بازیابی و بازیافت مجدد کند.

همزمان، باید به خاطر داشت گرچه اندیشه‌های نو اوراسیاگرایان الزاماتی را برای سیاست خارجی روسیه ایجاد کرده ولی این بدان معنی نیست که سیاست خارجی روسیه تنها از این تفکرات تاثیر پذیرفته است. در واقع، نو اوراسیاگرایی صرفاً یک نظریه و ایدئولوژی سیاسی به منظور جهت‌دهی به سیاست خارجی روسیه و همچنین بازیابی هویت و

حیثیت از دست رفته آن در قبال جهان غرب است. **لیکن**، الزامات و ضرورت‌های سیاست واقعی بر هرگونه نظریه و ایدئولوژی سیاسی تحمیل می‌شود. به بیان روشن‌تر، هرچند غرب سرمشقی برای روسیه محسوب نمی‌شود و روسیه خود را کشوری در حاشیه اروپا نمی‌داند و جایگاه خویش را در خارج از نظم هژمونیک غربی تعریف می‌نماید و این رویکرد به معنای تعریف یک هویت یکتا و استقلال در ایدئولوژی است؛ **ولی** آنچه در **عرصه عمل** جلوه می‌نماید آن است که مسکو در صدد احیای یک جنگ سرد دیگر و ایجاد یک تقابل جهانی علیه غرب نیست. در واقع، رویکرد سیاست خارجی روسیه تحت زمامداری ولادیمیر پوتین ایدئولوژیک، تقابل‌جویانه و ضدغربی نبوده؛ بویژه هنگامی که غرب به منافع، نقش و جایگاه این کشور احترام بگذارد. از این رو، می‌توان گفت سیاست خارجی روسیه بیش از آن که غرب‌گرایانه یا اوراسیاگرایانه باشد، عمل‌گرایانه است.

در جمع بندی نهایی باید گفت سیاست خارجی روسیه صرفاً برخاسته از زیست جهان نیست. به بیان دیگر، این مقاله نگاه حداکثری به نقش زیست جهان در سیاست خارجی ندارد و بر این باور است که زیست جهان و نظام آگاهی مصون از استعمارگری و اشغال‌گری «قدرت» نیستند و قدرت فراتر از هر پدیداری خود را بر روابط میان دولت‌ها تحمیل می‌کند. با این حال، این به معنای انکار نقش آگاهی و زیست جهان نیست که موجبات شکل‌گیری بین‌الذهانیت (مبنای تعامل و رفتار سیاسی دولت‌ها) میان دولت‌ها را فراهم می‌آورند. همچنین، پژوهش حاضر ضمن تلاش برای درک تحولات سیاست خارجی روسیه در پی فهم جایگاه ایران در سیاست خارجی این کشور نیز بود. بر اساس چارچوب نظری پژوهش، جایگاه ایران در سیاست خارجی روسیه تابعی از کلیت و قاعده زیستی حاکم بر سیاست خارجی روسیه است. بعبارتی، به تناسب تحول در زیست جهان روسیه چشم‌انداز ژئوپلیتیکی روسیه متحول می‌شود به گونه‌ای که نظریه سیاست خارجی روسیه از غرب تا شرق در حال تحول و تکامل بوده است. بر این اساس، نه تنها ایران، بلکه هیچ بازیگری در سیاست خارجی روسیه به عنوان «دوست دائمی» و «متحد استراتژیک» شناخته نمی‌شود و به تناسب تحول در منطق سیاسی روسیه، جایگاه کشورها در عرصه سیاست خارجی این کشور نیز تغییر پیدا می‌کند. اما

همانگونه که بیان شد در کنار عنصر «تغییر» عناصر «ثبات» نیز در سیاست خارجی روسیه فعال بوده و نوع خاصی از سیاست خارجی که مبتنی بر فرصت‌طلبی راهبردی است را موجب شده است. از این رو، گرچه با گذر زمان «زیست جهان‌های متکثر» بر سیاست خارجی روسیه اثر گذاشته و منشاء تحول بوده‌اند اما نباید عنصر تداوم یا همان «منطق سیاست روسی» را در این سیاست خارجی نادیده گرفت. این منطق به ما یادآوری می‌کند که روس‌ها با هر حکومتی در جهان در راستای تامین منافع ملی و برکشیدن جایگاه‌شان در هرم قدرت جهانی، تعامل دارند. بر این اساس، در زیست جهان‌های هدایت‌گر سیاست خارجی روسیه، هیچگاه دوست دائم و متحدی استراتژیک برای روسیه مشاهده نمی‌کنیم.

روی هم رفته برجستگی و اهمیت جایگاه ایران در سیاست خارجی روسیه مقارن با شروع بحران هسته‌ای بود. از این دوره به بعد نه ایران در سیاست خارجی روسیه، بلکه روسیه در سیاست خارجی ایران اهمیت یافته است و جمهوری اسلامی ایران تلاش داشته با نزدیک شدن به روسیه سیاست‌های ضد ایرانی غرب را خنثی سازد. بعد از توافق هسته‌ای، بحران سوریه حوزه دیگری بود تا مجدداً ماهیت روابط ایران و روسیه در نظام پژوهشی و سیاستگذاری ایران مطرح شود. برخی ورود روسیه به بحران سوریه را دنباله اهداف نظامی و امنیتی این کشور - که پرده نخست آن الحاق کریمه به روسیه بود - در مقابل غرب تعریف می‌کنند. برخی دیگر این کنشگری روسیه را تلاش برای احیای قدرت و جایگاه سنتی خود در مرزهای شرقی و در خاورمیانه تفسیر می‌کنند. جریان سومی نیز وجود دارد که با نگاهی تقلیل‌گرایانه ورود روسیه به جنگ سوریه را شروع دوران نوینی از روابط استراتژیک میان روسیه و ایران قلمداد کرده که در برابر محور عربی - عبری - غربی شکل گرفته است.

این نوشتار ضمن مخالفت با تعبیر تقلیل‌گرایانه از سیاست خارجی، بر این نظر است که کنشگری اخیر در سیاست خارجی روسیه تابعی است از کلیت حاکم بر سیاست خارجی این کشور؛ یعنی تلاش برای بازیافت جایگاه تمدنی / سیاسی کهن روسیه در نظام بین‌الملل که بر اساس نوع خاصی از زیست جهان روسی شکل گرفته است. در واقع کنش‌های اخیر در سیاست خارجی روسیه محصول تحول در «نظام آگاهی» این

کشور از «خویشتن خویش» و از «جهان همواره متغیری» که در آن می‌زید، می‌باشد. بدیهی است در سال‌های اخیر دیدگاه‌های یکسان در موضوعات منطقه‌ای و بین‌المللی موجبات نزدیکی تهران و مسکو را فراهم نموده؛ اما صرف پدید آمدن اهداف، منافع و تهدیدات مشترک در روابط مسکو و تهران دلالت بر اتحاد راهبردی میان این دو کشور نیست.

منابع

- بهرامی مقدم، س. و ستوده، ع. ا. ۱۳۹۳. مناظره‌های هویتی و تحول سیاست خارجی روسیه. پژوهش‌نامه ایرانی سیاست بین‌الملل، شماره ۲: ۴۳-۲۳.
- بیلینگتون، ج. ۱۳۸۵. روسیه در جستجوی هویت خویش. ترجمه مهدی سنایی، تهران: انتشارات ایراس.
- حسینی، س. م. و ابوالحسنی، م. ۱۳۹۵. جایگاه ایران در مکاتب فکری سیاست خارجی روسیه. فصلنامه آسیای مرکزی و قفقاز، شماره ۹۳: ۳۲-۲.
- رستمی، م. ۱۳۹۵. پوتین، اوراسیا گرایی و دشواری‌های احیای قدرت روسیه. فصلنامه روابط خارجی، شماره ۳: ۲۱۲-۱۱.
- رشیدی، ا. ۱۳۹۵. رهیافت‌های متعارض در سیاست خارجی روسیه. فصلنامه مطالعات اوراسیای مرکزی، شماره ۲: ۲۶۷-۲۴۹.
- زادوخین، آ. ۱۳۸۴. سیاست خارجی روسیه؛ خودآگاهی و منافع ملی. ترجمه مهدی سنایی، تهران: ابرار معاصر.
- زارعی هدک، م. و همکاران. ۱۳۹۵. اوراسیاگرایی روسیه؛ بنیادها، اندیشه‌ها و نتایج و تاثیر آن بر رابطه روسیه و ایران. فصلنامه پژوهش‌های روابط بین‌الملل، شماره ۲۰: ۶۴-۳۹.
- زيفرت، آ. و نا اومیکن، و. ۱۳۹۰. سال‌هایی که آسیای مرکزی را تغییر داد. ترجمه مهدی سنایی و علی رضا عیاری، تهران: انتشارات ایراس.
- سجادپور، م. ک. و سلیمانی، م. ۱۳۹۴. کالبدشکافی همگرایی اورسیایی روسیه؛ چارچوب‌های مفهومی و عملیاتی. فصلنامه آسیای مرکزی و قفقاز، شماره ۹۰: ۱۱۷-۹۷.
- سنایی، م. و کرمی، ج. ۱۳۸۵. روابط ایران و روسیه (مجموعه مقاله). تهران: انتشارات ایراس.
- شعیب، ب. ۱۳۹۵. نواوراسیاگرایی و سیاست خارجی روسیه. فصلنامه مطالعات راهبردی جهان اسلام، شماره ۶۷: ۱۰۴-۷۵.
- کرمی، ج. ۱۳۸۴. تحولات سیاست خارجی روسیه. تهران: انتشارات وزارت امور خارجه: ۲۵۹-۲۶۴.

- کولابی، ا. ۱۳۷۶. سیاست و حکومت در فدراسیون روسیه. تهران: انتشارات سمت.
- کولابی، ا. ۱۳۷۴. روسیه، غرب و ایران. *مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز*، شماره ۲: ۹۴-۷۵.
- لاروئل، م. ۱۳۸۸. *اوراسیاگرایی روسی*. ترجمه سیدزاده و دهقانین، تهران: انتشارات ابرار معاصر.
- نوروزی، ن. و رومی، ف. ۱۳۹۳. چشم انداز روسی به روابط ایران و روسیه. *پژوهش‌نامه ایرانی سیاست بین‌الملل*، شماره ۱: ۱۱۷-۹۳.
- Aron, L. 1998, **The Foreign policy doctrine of post-communist Russia and its domestic context**. In Mandelbaum, M. (ed.), 1998, **The new Russian foreign policy**, Council on Foreign Relations. New York.
- Browning, C, 2008, **Reassessing Putin's Project: Reassessing Putin's Project: Reflections on IR Theory and the West**. PP.1-28. University of Warwick, UK. <http://dx.doi.org/10.2753/PPC1075-8216550501> Publisher statement.
- Clowes, E., 2011, **Russia on the Edge: Imagined Geographies and Post-Soviet Identity**. New York: Cornell University Press.
- Duncan, P. J. S., 2000, **Russian Mechanism: Third Rome, Revolution Communism and After**, London: Routledge.
- Held, Klaus, 2012, **Towards a phenomenology of the political world**, The Oxford Handbook of Contemporary Phenomenology.
- Hopf, T., 2002, **Social construction of international politics: identities & foreign policies**, Moscow, 1955 and 1999. New York: Cornell University Press.
- Hopf, T., 2013, Common Sense Constructivism and Hegemony in World Politics. **International Organization**, 67(2), pp. 317-354.
- Hopf, T., 2016, Crimea is ours: A discursive history, **International Relations**. UK, 30 (2), pp. 227-255.
- Legvold, R. & eds., 2007, **Russian Foreign Policy in the Twenty-First Century and the Shadow of the Past**. New York: Columbia University Press.
- Legvold, R., 2003, Russia's unformed foreign Policy. **Foreign affairs**, 80(5), pp. 6275-6293.
- Light, M., 2001, **Post-Soviet Russian Foreign policy: the first decade**. In Brown, A. (Eds.). *Contemporary Russian politics*, Oxford: Oxford University Press.
- Mankoff, J., 2009, **Russian foreign policy: the return of great power politics**. USA: Rowman & Littlefield Publishing Group.
- Pettman, R., 2008, **Intending the World: A Phenomenology of International Affairs**, Melbourne: Melbourne University Press